مرور

نگاه هرمنوتیکی به ایدئولوژی

• پل ریکور از بزرگ‌ترین فیلسوفان قرن بیستم است که هر سال کتاب‌های مختلفی درباره او به زبان‌های گوناگون منتشر می‌شود. با نگاهی به گذشته فکری او درمی‌یابیم در یک دوره نسبتا طولانی هیچ شهرتی نداشت و به‌تدریج در اواخر دهه ۱۹۶۰ شناخته شد. ریکور در کنار هایدگر و گادامر یکی از سه متفکر بزرگ هرمنوتیک در قرن بیستم است. کتاب «درسگفتارهای ایدئولوژی و اتوپیا» که متن هجده درسگفتاری است که پل ریکور در پاییز ۱۹۷۵ در دانشگاه شیکاگو بیان کرده، به‌تازگی به قلم مهدی فیضی و به همت نشر مرکز به فارسی ترجمه و منتشر شده است. جرج اچ. تیلور متن این درسگفتارها را گردآوری کرده و مقدمه مفصلی نیز بر این کتاب نوشته است که توضیحی بر تمام فصول و درسگفتارهاست. از نظر تیلور آنچه از ریکور برای ما به جا مانده، تحلیل گسترده پیامدهای رویکرد هرمنوتیکی او به نظریه اجتماعی و سیاسی است و انتشار مجلد حاضر، در راه پاسخ به این نیاز گام برمی‌دارد. ریکور در این درسگفتارها نخستین تحلیل مفصل خود را از کارل مانهایم، ماکس وبر و کلیفورد گیرتز عرضه می‌کند و بحث‌های پیشینش را درباره نظریه ایدئولوژی نزد لوئی آلتوسر و یورگن هابرماس بسط می‌دهد. مواجهه ریکور با مارکس که موضوع پنج درس از هجده درس کتاب پیش‌رو است، اهمیت ویژه‌ای دارد. ریکور؛ مارکس، فروید و نیچه را سه «استاد بزرگ تردید» می‌نامید و درحالی‌که به خاطر تأویلش از فروید مشهور است، مجلد حاضر نخستین تحلیل نظام‌مند او را از مارکس نشان می‌دهد. ریکور از ایدئولوژی و اتوپیا نه به‌عنوان پدیده بلکه بیشتر به‌عنوان مفهوم بحث می‌کند. مثلا، ریکور بیان می‌کند که به این موضوع علاقه‌ای ندارد که آیا مارکس از حیث تاریخی درباره نقش صنعت در آغاز سرمایه‌داری درست می‌گوید یا نه. تمرکز او بر ساختار شناخت‌شناسانه اثر مارکس است. وبر نیز بیشتر به خاطر چارچوب مفهومی که در آثار خود به کار می‌گیرد، بررسی می‌شود تا به خاطر محتوای جامعه‌شناسانه‌اش. موضوع اغلب درسگفتارهای این مجلد ایدئولوژی است و اتوپیا فقط موضوع سه درسگفتار پایانی است؛ ولی در دیگر درسگفتارها نیز مطرح می‌شود. ریکور تحلیلش از ایدئولوژی را با بحث از مارکس آغاز می‌کند. مفهوم ایدئولوژی مارکس الگوی غالب در غرب بوده و الگویی است که دیگر اندیشمندان درباره آن بحث کرده و به آن پاسخ داده‌اند. برای ریکور مسئله ایدئولوژی در نهایت نه انتخابی میان دروغین و راستین بلکه تأملی بر رابطه میان بازنمایی و پراکسیس است. تحریف وقتی توصیف راستین ایدئولوژی است که تصورها ادعای خودآیینی می‌کنند؛ ولی مفهوم ایدئولوژی به‌طور بنیادی‌تری براساس تصور صرف بودنش توصیف می‌شود؛ بنابراین تحریف یکی از سطوح درون این الگوست و نه چنان‌که مارکس فکر می‌کند، الگویی برای ایدئولوژی. درسگفتار مربوط به مانهایم پس از درسگفتارهای آلتوسر می‌آید و آنجا ریکور نشان می‌دهد که مانهایم چگونه ناسازه تضاد میان ایدئولوژی و علم را فاش می‌کند. درسگفتارهای بعدی این طرح پیشنهادی هابرماس را بررسی می‌کنند که یک علم غیرپوزیتویستی می‌تواند احیا شود اگر فقط بر یک علاقه انسانی عملی مبتنی شود. ریکور می‌خواهد الگوی علّی فروساختار و فراساختار را کاملا رد کند. ریکور سپس به تحلیل ماکس وبر می‌پردازد و جای الگوی علّی برآمده از مارکسیسم ارتدکس را به الگوی انگیزشی وبر می‌دهد. مارکسیسم تأکید می‌کند که ایده‌های حاکم بر یک عصر ایده‌های طبقه حاکم هستند؛ ولی ریکور ادعا می‌کند که این تحکم را نمی‌توان به‌مثابه یک رابطه علّی میان نیروهای اقتصادی و ایده‌ها فهم کرد؛ بلکه فقط می‌توان به‌مثابه یک رابطه انگیزشی فهمید. اینجا ایدئولوژی به آنچه از نظر ریکور سطح دومش است، نائل می‌شود و از کارکرد به‌عنوان تحریف می‌رسد به کارکرد به‌عنوان مشروعیت‌بخشی. ریکور می‌گوید مسئله مشروعیت در زندگی اجتماعی نازدودنی است؛ زیرا هیچ نظام اجتماعی‌ای تنها با زور کار نمی‌کند. ریکور سپس درباره هابرماس بحث می‌کند. هابرماس درونمایه‌های حاضر در چهره‌های قبلی را از آنِ خود کرده و آنها را دگرگون می‌کند و بحث ریکور درباره او زمینه را برای بحث درباره گیرتز و مفهوم اتوپیا پیش‌بینی و فراهم می‌کند. هابرماس به‌ویژه به این دلیل مهم است که مفهوم پراکسیس را در جهتی که ریکور به‌شدت توصیه می‌کند، به کار می‌برد. ریکور هابرماس را به خاطر پرورش یک علم انتقادی تحسین می‌کند و بااین‌حال درباره جداسازی علوم اجتماعی انتقادی از علوم هرمنوتیکی با او مخالف است. ریکور در سه درسگفتار پایانی توجهش را معطوف موضوع اتوپیا می‌کند؛ آن هم بر پایه تحلیل ایدئولوژی که قبلا انجام شده است. در هریک از درسگفتارهای اتوپیا بر یک چهره متفاوت (مانهایم، سن سیمون و فوریه) تمرکز می‌کند؛ ولی درسگفتارها یک درونمایه مشترک را حفظ می‌کنند. ریکور تحلیلش را با تأمل در اینکه چرا نسبت میان ایدئولوژی و اتوپیا معمولا کاوش نمی‌شود، شروع می‌کند و تأکید می‌کند که در اندیشه مارکسیستی تمایزگذاری میان این دو کم‌کم ناپدید می‌شود.

درسگفتارهای ایدئولوژی و اتوپیا

پل ریکور

ترجمه: مهدی فیضی

ناشر: مرکز

قیمت: ۱۱۵۰۰۰ تومان

مروری بر کتاب «بازگشت امر سیاسی» اثر شانتال موف

رویکردی رادیکال به دموکراسی

نیما شریفی

شانتال موف (۱۹۴۳) استاد بازنشسته فلسفه سیاسی، نظریه‌پرداز فمینیست و از بنیان‌گذاران مکتب تحلیل گفتمانی اسکس است. پروژه موف برای صورت‌بندی مجدد سوسیالیسم یا آن‌طور که خود اشاره می‌کند «تلاش برای رادیکالیزه‌کردن دموکراسی» از چند دهه پیش با نگارش کتاب مشهور «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به‌سوی سیاست دموکراتیک رادیکال» آغاز شد؛ کتابی محصول همکاری موف و ارنستو لاکلائو که سال ۱۹۸۵ انتشار یافت و این دو در آن براساس مشاهدات خود از اروپای دهه ۱۹۸۰ و نیز وقایع آمریکای لاتین (با محوریت آرژانتین) دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای مواجهه با سیطره محافظه‌کاران و لیبرال‌ها و همچنین اندیشه‌های سوسیالیستی طبقه‌محور پاسخی ارائه دادند. آنها در این کتاب سعی کردند شکل جدیدی از سوسیالیسم را در مقابل لیبرال‌دموکراسی با توجه به بحران نولیبرالیسم و جنبش‌های اجتماعی جدید، با الگوگیری از پوپولیسم تاچری پی‌ریزی کنند. از موف پیش‌ازاین چند اثر به فارسی ترجمه و منتشر شده است؛ ازجمله «درباره امر سیاسی» و «در دفاع از پوپولیسم چپ». به‌تازگی کتابی جدید با عنوان «درباره امر سیاسی» (۲۰۱۵) از این متفکر به قلم جواد گنجی و به همت انتشارات نی ترجمه و منتشر شده است. همان‌طور که مترجم در مقدمه خود تصریح می‌کند، کتاب «بازگشت امر سیاسی» اولین اثر شانتال موف، در مقام نویسنده‌ای مستقل است. درنظرگرفتن اثر مشترک موف و لاکلائو (هژمونی و استراتژی سوسیالیستی) به‌عنوان شالوده فکری شانتال موف می‌تواند به غایت گمراه‌کننده باشد: «ایده‌ها و مضامین اصلی این کتاب به‌هیچ‌وجه مبیّن یک مبنای مشترک فکری برای دو پروژه نظری متفاوت نیست. اشاره به این نکته از آن رو ضروری می‌نماید که در تحلیل‌های پرشمار این روزها، از نظریات لاکلائو و موف، به تنها چیزی که اشاره نمی‌شود، استقلال پروژه آنها است، گویی آثار آنها صرفا بازتولید یک بنیان ثابت نظری است و به‌سادگی می‌توان از آن یک کلیت مفهومی واحد ساخت». مترجم در ادامه به اختصار به تفاوت‌های پروژه نظری موف و لاکلائو اشاره می‌کند و رئوس فعلی اندیشه موف را با توجه به تحولاتی که جهان در سال‌های اخیر از سر گذرانده، بررسی می‌کند: «شاید با مسامحه و برای تقریب به ذهن، بتوان پروژه موف را با بهره‌گیری از اصطلاحات کانتی، «نقد لیبرالیسم محض» نامید که می‌کوشد مرزهای لیبرالیسم سیاسی و شرایط امکان آن را مفهوم‌پردازی کند. از نظر او لیبرالیسم تحلیل رفته و غنای خود را از دست داده است. ناخوشی و مرض تفکر لیبرال و لیبرالیسم کنونی چنان وخامت یافته که هر لحظه می‌تواند آرمان‌های لیبرال و انقلاب دموکراتیک را به بن‌بست بکشاند. ظهور راست افراطی در مقام ناجی مردمان بی‌پناه، فوران انواع بنیادگرایی، به حاشیه رفتن بخش‌های وسیع جامعه، تکثیر ستیزهای قومی و نژادی و مذهبی در سراسر دنیا، قدرت‌گرفتن روزافزون رسانه‌های جمعی و مواردی از این دست، همه علائمی آشکار از وخامت شرایط موجود و مبیّن اوج درماندگی لیبرالیسم کنونی در مواجهه با آن هستند. ازاین‌رو اولویت اصلی ایجاد و حفظ یک نظام دموکراتیک تکثرگرا است که قائل به ضرورت امر سیاسی و محال‌بودن حذف آنتاگونیسم است. برای دستیابی به این هدف باید از بصیرت‌های منتقدان لیبرالیسم و حتی بصیرت‌های دشمنان آن بهره گرفت».

چکیده کتاب

هدف اصلی کتاب پیش‌رو توصیف و درک فضای سیاسی حاکم بر جهان پس از فروپاشی بلوک شرق است که هر سال بحرانی‌تر شده و هیچ افق سیاسی روشنی نمی‌توان برایش تصور کرد. موف در این کتاب به انتقاد از نظریه‌پردازانی می‌پردازد که در پی تبیین سیاست دموکراتیک در بطن لیبرالیسم و گفتار لیبرال مسلط‌اند. به نظر موف، این متفکران و فیلسوفان سیاسی اساسا نمی‌دانند که محل اصلی مناقشه خود امر سیاسی است که در معرض خطری جدی قرار گرفته است. امر سیاسی سرشتی ویژه و تقلیل‌ناپذیر دارد و دو عنصر قدرت و آنتاگونیسم مؤلفه‌های اصلی آن هستند. عناصری که سیاست دموکراتیک و تکثرگرا لاجرم باید آنها را در مرکز توجه قرار دهد؛ چراکه انکار و سرکوب امر سیاسی حاصلی جز بازگشت نامنتظره آن و پیامدهای غافلگیرکننده و مخربش ندارد. از نظر موف برای دستیابی به این هدف باید از بصیرت‌های منتقدان لیبرالیسم و حتی بصیرت‌های دشمنان آن بهره گرفت. دیدگاه موف معطوف به دیدگاه تکثرگرا و رادیکال دموکراسی است و خواهان نوعی مفصل‌بندی بین سوسیالیسم و لیبرالیسم تحت عنوان سوسیالیسم انجمنی برای اداره مراکز اقتصادی است. دیدگاه‌های اخیر او حاکی از رقابت نهایی بین پوپولیسم چپ و پوپولیسم راست است و او قاعدتا از پوپولیسم چپ حمایت می‌کند؛ ضمن آنکه چپ‌ها را از سرسپردگی به الگوهای اقتصادی راست و درعین‌حال برچسب‌زنی به راست‌های افراطی به‌مثابه امری تحریک‌کننده و وهن‌آمیز باز می‌دارد. کتاب حاضر در راستای تعریف متفاوتی از دموکراسی که بر مبنای سیاست مبتنی بر آنتاگونیسم و قدرت است، نگارش یافته است. موف نگاه هم‌گرایانه و توافقی از سیاست را رد می‌کند و عناصر متضاد و غیرعقلانی را در آن پررنگ می‌کند. درواقع او بدون آنکه نامی از پوپر و راسل ببرد، دیدگاه یک‌طرفانه ایشان مبنی بر تساهل‌نداشتن درباره دشمنان دموکراسی را نقد می‌کند و سیاست لیبرال را آماده پذیرش هویت کسانی می‌یابد که با آن سر سازگاری ندارند.

نویسنده نسبت به کلی‌گرایی و فردگرایی دید مثبتی ندارد و این دو را با وجود آنکه در تأسیس حکومت‌های دموکرات نقش عمده‌ای داشتند، درحال‌حاضر به‌مثابه مانعی در راه تحقق دموکراسی لیبرال می‌داند. او دیدگاه‌های انتزاعی نسبت به نوع بشر را رد می‌کند و نسبت به نظریه‌پردازی صرف در حوزه سیاست هشدار می‌دهد. موف به‌جای آنکه همچون کانت (و به تبع او هابرماس) به تعریف کلی و تا حدودی پوزیتیویستی از نوع بشر دست یازد و در نتیجه حوزه‌های عملی مانند سیاست و اخلاق را برآمده از این کلی‌گویی‌های تئوریک کند، به حکمت عملی (فرونسیس) ارسطویی روی می‌آورد. او با پیروی از گادامر، عقل عملی را عرصه‌ای می‌داند «که با گزاره‌های استدلالی یا برهانی قابل توصیف نیست، همان‌جا که امر منصفانه بر امر اثبات‌پذیر غالب است» (ص ۴۲). او «فرونسیس را برای درک نوع رابطه موجود میان امر کلی و امر جزئی در حوزه کنش بشری، بسیار رساتر از تحلیل کانتی از [قوه] داوری می‌داند» (همان). مبنای موف برای اندراج تضاد و آنتاگونیسم در سیاست، او را به اتخاذ رویکردی خاص در این زمینه می‌کشاند. او مثالی از نیکولاس لومان می‌آورد که بر مبنای آن دموکراسی‌های حاضر باید نوعی شکاف را در رأس ایجاد کنند. «او تصریح می‌کند که پیش‌فرض این امر تنظیم و طراحی یک تقابل دوتایی مشابه با تمایز حکومت و اپوزیسیون است- برای مثال تقابل محافظه‌کار/ مترقی یا از آنجا که این تقابل دیگر هیچ نتیجه و تأثیری ندارد، تقابل سیاست‌های انقباضی/ انبساطی مبتنی بر دولت رفاه یا، اگر اقتصاد چنین تمایزی را نپذیرد، آنگاه اولویت‌های بوم‌شناختی و زیست‌محیطی در برابر اولویت‌های اقتصادی» (ص۲۸). این دیدگاه طرف‌های درگیر در سیاست را به سوی تأسیس و نه کنترل تضاد سوق می‌دهد.

یکی از موضوعات چالش‌برانگیز در فلسفه سیاسی معاصر، دیدگاه جان رالز در تقدم حق بر خیر است که به‌مثابه رویکردی که تفسیر فایده‌گرایانه را زیر سؤال می‌برد، نسبت به سایر مواضع لیبرالی پیشروتر به حساب می‌آید و از این‌رو مخالفان لیبرالیسم را به واکنش واداشته است. بر اساس نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، رالز با اتخاذ موضعی تکثرگرایانه و ضمنا اخلاقی، از امر فراگیر اجتماعی که برای جامعه بیشترین خیر را دارد، روی برمی‌گرداند و اخلاق را واجد خصلتی متکثر می‌داند که افراد بر مبنای دیدگاه‌های فردگرایانه خود به آن تن می‌دهند و لذا تنها چیزی که اهمیت اساسی و بنیادی دارد، حقوق ایشان است. درواقع رالز موضعی را پیگیری می‌کند که بر مبنای آن اساس جامعه را آزادی و برابری تشکیل می‌دهد و البته تلویحا آزادی را بر برابری مقدم می‌شمارد. این دیدگاه از جانب جماعت‌گرایانی همچون سندل، مکینتایر، تیلور و والزر نقد شده است. مایکل سندل معتقد است رویکرد رالز سوژه را در موقعیتی متزلزل قرار می‌دهد که انتخاب او بر محتوای انتخابش ارجح است؛ بدین‌ترتیب جامعه خصلتی می‌یابد که افراد در آن واجد کمترین حد مشارکت‌اند و بدین‌ترتیب موضوعیت خود را از دست می‌دهند و فردگرایی تسری می‌یابد. از طرف دیگر همین نگاه مبتنی بر اولویت حق بر خیر در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که خیرهای همگانی مشخصی از قبیل آزادی و برابری را مسلم می‌گیرد، بنابراین در یک وضعیت زمینه‌ای است که چنین دیدگاهی شکل می‌یابد. از طرف دیگر فردگرایی عنان‌گسیخته و تکثرگرایی راه را برای نادیده‌گرفتن مصالح اجتماعی باز می‌کند و حتی شور لازم در جامعه را برای مشارکت در امور همگانی -حتی امری لیبرالی چون رأی‌دادن و نمایندگی- از بین می‌برد.

نقد سیاست هویتی

از نظر جماعت‌گرایان، خیر بر حق تقدم دارد و باید رویکردی را اتخاذ کرد که مصالح جامعه را مدنظر قرار دهد و از خیر حداکثری دفاع کرد. اما این رویکرد خواه‌ناخواه به تمامیت‌گرایی می‌انجامد و با نادیده‌گرفتن تکثرگرایی راه را بر دموکراسی می‌بندد یا تبدیل به دیکتاتوری اکثریت می‌شود. از نظر موف راه چاره آن است که افراد با اتخاذ مشارکت در مواضع هویتی گوناگون همچون فمینیسم، جنبش‌های دفاع از حقوق رنگین‌پوستان و مواضع طبقاتی، هویت‌های متعدد را تجربه کنند و بر اساس چالشی که این هویت‌ها با یکدیگر دارند، در منافعشان باهم در تضاد قرار می‌گیرند، به مفصل‌بندی امر کلی و امر جزئی همت گمارند. اما در اینجا می‌توان انتقاداتی به این نظر موف وارد کرد. درگیرشدن در سیاست‌های هویتی لزوما به معنای اتخاذ مواضع متضاد نیست و کل این سازوکار می‌تواند دربردارنده یک موضع مشابه آن‌هم با لیبرالیسم سیاسی باشد که علی‌الاصول تکثرگرایی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. این ایرادی است که ژیژک هم نسبت به سیاست های هویتی لیبرالی اتخاذ می‌کند.

بازگشت امر سیاسی

شانتال موف

ترجمه: جواد گنجی

ناشر: نی

قیمت: ۳۶۰۰۰ تومان

موف علی‌رغم آنکه نسبت به در دستور کار قراردادن آنتاگونیسم در سیاست مصر است، اما راهکاری برای آنکه راست افراطی را در این فرایند بگنجاند یا جنبش‌های طبقاتی ضدلیبرال از قبیل سوسیالیسم غیرلیبرال را در این طبقه‌بندی جای دهد، ارائه نمی‌کند. از سوی دیگر نگاه مبهمی که او نسبت به تقدم حق و خیر برمی‌گزیند، چه وجه رالزی آن را در نظر گیریم، چه دیدگاه جماعت‌گرایانه آن را و چه دیدگاه دموکراسی رادیکال خود موف، بیشتر متعلق به جامعه تکثرگرای آتلانتیک شمالی به نظر می‌آید و شاید نتوان آن را در جهان سوم پیاده کرد. در واقع در این جوامع صرفا حکومت‌ها و دولت‌ها نیستند که نسبت به مواضع لیبرالی یا جماعت‌گرایانه دیدگاه منفی دارند، خود جوامع هم چنین رویکردی را برنمی‌تابند و واجد دیدگاه‌های خوش‌باشانه و دم‌غنیمت‌شمارند که این رویکرد را به‌مثابه خیر برمی‌گزینند و آن را بر هر حق و خیری ترجیح می‌دهند و لذا واجد رویکردی می‌شوند که نه فایده‌گرایانه است و نه جماعت‌گرایانه و نه حقوق‌محور و قانون‌گرا. چنین جوامعی که فردگرایی حتی در شکل مثبت آن در آنها توسعه نیافته، خواهان هیچ تغییر بنیادی‌ای نیستند. بنابراین آنچه در این جوامع اهمیت می‌یابد، آموزش است که موف اشاره‌ای به آن نمی‌کند؛ آن‌هم نه آموزش رسمی و مبتنی بر کتاب‌خوانی، بلکه آموزشی شفاهی و فراگیر در قالب آنچه می‌توان شبیه هابرماس آن را مبتنی بر مباحثه کلامی در حوزه عمومی فرض کرد.

موف با انتقاد به لیبرالیسم سیاسی و عدم توجه آن به قدرت و آنتاگونیسم، موضع فردگرایانه آن را نقد می‌کند اما بعید است بتوان از قدرت و مفصل‌بندی آن با امر سیاسی صحبت کرد و سخنی از وبر به میان نیاورد. یکی از مفاهیم بنیادی مدنظر وبر، «کاریزما» است که نه‌تنها در تأسیس بلکه در تنظیم امر سیاسی نقشی بی‌بدیل بازی می‌کند. اینجا شاید منتقدان لیبرال، بر عنصر تمامیت‌خواهانه کاریزما تأکید کنند و مخاطبان را از درگیرشدن با چنین پدیده خطرناکی بازدارند اما فراموش نکنیم که انقلاب آمریکا - به مثابه انقلابی لیبرال- کاریزماهایی چون توماس جفرسون، جان آدامز و جورج واشنگتن و آبراهام لینکلن داشت که در تأسیس آن و تصویب قانون اساسی‌اش نقشی فراگیر داشتند و از طرف دیگر وضعیت اجتماعی را بر اساس شور و شوقی همگانی به‌سوی رشد اقتصادی بالا و سبقت‌گیری از آن سوی آتلانتیک واداشتند. در واقع آن چیزی که موف به ناکارآمدی‌اش واقف است، عدم شور و شوق در لیبرال دموکراسی است. یک کاریزمای دموکرات- و اگر نتوان فردی را در این مقام یافت یک نهاد کاریزماتیک دموکرات- می‌تواند همچون سوسیالیسم و فاشیسم شور و شوقی خاص در طرفداران بدهد و ایشان را به تداوم و حفظ دموکراسی دعوت کند. در طرف مقابل آنچه باعث قدرت‌گیری راست افراطی در ایالات متحده آمریکا، روسیه، ترکیه، هند و برزیل شده، همین عنصر کاریزماتیک است که شور و شوق را در طرفدارانش برمی‌انگیزد. اما در طرف لیبرال دموکراسی شور و شوقی دیده نمی‌شود و به‌راحتی گوی سبقت آن از سوی پوپولیست‌های راست ربوده می‌شود. پدیده‌ای مثل ترامپ با وجود شکستش در انتخابات آمریکا هنوز تمام نشده است و حاکی از ظرفیتی بی‌پایان برای کاریزمای پوپولیست و ضددموکرات است که می‌تواند هزینه‌های فراوانی را به جامعه تحمیل کند. درواقع یکی از محاسن کاریزمای دموکرات- اگر تأثیری فراگیر و قانع‌کننده داشته باشد- این است که می‌تواند بر اساس استدلال و حضور در حوزه عمومی، مخالفان دموکراسی را اقناع کند که پایبند به صندوق رأی باشند و قابلیت آن را داشته باشند که با تغییر رویکرد، امید برای به اکثریت رسیدن در انتخابات آتی را حفظ کنند. این همان وضعیت ناپایداری است که موف نسبت به آن (شکننده بودن دموکراسی) هشدار می‌دهد و بر مبنای دیدگاه‌های کارل اشمیت، نمایندگی پارلمانتاریستی را فاقد صلاحیت دموکراتیک می‌داند. او بارها این هشدارها را مطرح می‌کند و از سرکوب نابرابرها، تناقض بین لیبرالیسم و دموکراسی، لزوم تعهد به آنتاگونیسم، دخالت دولت در عدالت توزیعی و مفصل‌بندی امر کلی و امر جزئی سخن به میان می‌آورد.

این کتاب مبنای خود را فلسفه سیاست- و نه علوم سیاسی- قرار داده و موضوعاتی مطرح می‌کند که به‌شدت برای مخاطب تازگی دارد و در طرح مسائل، توانایی بی‌بدیلی دارد، به‌طوری‌که خواننده تشویق می‌شود کتاب را یک‌نفس بخواند و با وجود آنکه بخش‌های آن به‌صورت مستقل نگارش یافته‌اند اما با یکدیگر پیوند دارند و خواننده را وامی‌دارند با طرح مسائل ذهنی جدید به دنبال راه‌حل‌های تازه در کتاب بگردد. در بخشی از کتاب موف به‌عنوان یک فمینیست دیدگاه‌های مختلف این گفتار را مطرح کرده و بعضا به چالش می‌کشد. یکی از این مواضع فمینیستی مورد نقد آن است که باید مراقبت از خانواده و مادری را هم‌ارز امری مردانه چون کشته‌شدن در راه ارزش‌ها کرد. این رابطه از آنجا که ارتباط مادر و فرزندی را اصل قرار می‌دهد، خود را در وضعیتی خاص، جزئی و نابرابر می‌گذارد که مخالف جایگاه مردانه حضور در حوزه عمومی است؛ ازاین‌رو و خواه‌ناخواه نمی‌تواند جایگاه کلی را جانشین کند. دیدگاه فمینیستی دیگری بر این باور است که باید چالش بین زن و مرد را پررنگ کرد و بر زنانگی به مثابه امری که به حوزه خصوصی تبعید شده، حمایت کرد. موف این موضع را نیز به‌شدت ذات‌گرایانه ارزیابی می‌کند و بر مفصل‌بندی فمینیسم یا سایر سیاست‌های هویتی از قبیل دفاع از حقوق رنگین‌پوستان تأکید می‌کند. او اصولا هر سازوکار ذات‌گرایانه‌ای را جهت تأکید بر حقوق برابر رد می‌کند و معتقد است از عهده بار دموکراسی رادیکال برنمی‌آید؛ چراکه افق دید محدودی دارد. موف ضمن آنکه شکاف میان مردانگی و زنانگی را به مثابه سازوکاری تعین‌بخش رد می‌کند اما در ضمن به انکار تفاوت میان این دو نیز نمی‌پردازد. در عوض مفصل‌بندی امور کلی با امور جزئی را در سایه دفاع از تکثرگرایی و مواجه‌شدن با سایر هویت‌هایی که هویت زنانه را به چالش می‌کشند، در دستور کار قرار می‌دهد؛ وضعیتی شبیه به بیرون برسازنده (دریدا) که تأثیری هویت‌بخش بر شکل‌گیری هویتی دارد که هیچ‌گاه شکل کامل و مانعی به خود نگرفته و همواره در معرض تغییر و تبدل است. موف نوعی از لیبرال سوسیالیسم را به‌مثابه سوسیالیسمی که با مبانی لیبرالیسم مفصل‌بندی شده توصیه می‌کند و در سایه سوسیالیسم انجمنی راهکاری را مدنظر قرار می‌دهد که به خودگردانی اقتصادی و تمرکززدایی می‌انجامد. او الیگارشی، بوروکراسی، شرکت‌های اقتصادی عظیم و دولت‌های متمرکز را مهم‌ترین موانع جهت نیل به دموکراسی می‌داند.

مروری

بهره‌کشی و بارآوری کار

• بارآوری کار، یا به بیان بهتر بارآوری اجتماعی کار عبارت است از مقدار محصول تولیدشده در واحد زمان. در جامعه سرمایه‌داری، بارآوری تولید عبارت است از کل تولید سرمایه‌دارانه در جامعه در زمان معین (مثلا یک سال) تقسیم بر کل ساعت‌های کار مولد (در معنی وسیع کلمه، یعنی کار مولد به شکل مستقیم و نامستقیم) در همین مدت. هرچه بارآوری کار زیادتر شود، مقدار کار زنده در واحد محصول و نسبت کار زنده به کار مرده در کل محصولات و در هر واحد محصول، کمتر خواهد شد. مارکس عوامل بارآوری کار را چنین توضیح می‌دهد: «بهره‌وری (بارآوری) کار را طیف وسیعی از شرایط تعیین می‌کند که از جمله آن می‌توان میانگین سطح مهارت کارگران، سطح تکامل علم و قابلیت کاربرد فن‌آورانه آن، ترکیب اجتماعی فرایند تولید، گستره و کارایی وسایل تولید و شرایط طبیعی را برشمرد».

کتاب «بارآوری کار» که به‌تازگی منتشر شده شرحی جامع از عوامل مختلف تأثیرگذار بر بارآوری کار در جامعه سرمایه‌داری معاصر و همچنین آثار و پیامدهای آن است. هدف کلی این کتاب بررسی موضوع بارآوری کار است و اشاره به دیگر موضوعات برای روشن‌شدن این مسئله است. مولدبودن کار از جمله مسائلی است که در این مبحث نقشی کلیدی دارد ولی به‌جز اشاراتی پراکنده به آن پرداخته نمی‌شود. بارآوری کار طی دوران پیشاسرمایه‌داری بر مبنای اقتصاد طبیعی استوار بود و به دلیل عدم پیشرفت تقسیم کار، بسیار کند صورت می‌گرفت؛ درحالی‌که این سرعت در دوران سرمایه‌داری و به‌ویژه در صد سال اخیر بسیار بیشتر شده است؛ چنانکه در ۳۰ سال گذشته این رشد شاید قابل مقایسه با صد سال یا بیشتر باشد. بارآوری کار هرچند تاریخی طولانی دارد ولی عمدتا در دوران سرمایه‌داری و برای افزایش تولید ارزش اضافی صورت گرفته است. «روند تولید سرمایه‌داری بنا به سرشت خود، درعین‌حال روند انباشت نیز هست». بنابراین مهم‌ترین جنبه این پروسه صرف‌نظر از افزایش کمی ارزش اضافی، تغییر ترکیب آلی سرمایه به نفع افزایش سرمایه ثابت است که این خود باعث کاهش نرخ سود در درازمدت می‌شود. این گرایش در کنار سایر مشکلاتی که سرمایه در فرایند رشد و ادامه زندگی‌اش دارد، سرمایه را در نهایت دچار چنان مخمصه‌ای می‌کند که تاب مقاومت در مقابل «گورکنان» خود را نخواهد داشت. علاوه بر آن برخلاف تصوری که سعی می‌شود به جامعه تحمیل شود، با رشد بارآوری کار نه‌تنها طبقه کارگر کاهش کمی پیدا نمی‌کند بلکه با توجه به تقسیم کار وسیعی که صورت می‌گیرد و عمومیت یافتن کار، سرمایه‌داری اکثر قریب‌به‌اتفاق مردمان جامعه را به کارگران تبدیل می‌کند.

تلاش در این کتاب این است که روشن شود اساسا بارآوری کار چیست و عملکردش کدام است و بر تولید، نیروهای مولده و در نتیجه کل اجتماع چه تأثیراتی می‌گذارد، زیرا بارآوری کار به‌عنوان بخشی از حرکت جامعه انسانی در جهت تولید بیشتر، بهتر و سریع‌تر برای زندگی بهتر است و اینکه سرمایه‌داری در مقطعی از دوران ناپختگی انسان با برقراری حاکمیت خود و غصب امکانات زندگی از طریق به تملک درآوردن وسایل تولید، از این مرحله رشد بشری صرفا در جهت منافع یک بخش از جامعه بهره‌برداری می‌کند، به‌هیچ‌وجه به معنای آن نیست که این حرکت زائد، نادرست و غیرضروری است. رشد نیروهای مولده، پیشرفت ابزار تولید، تقسیم پیچیده‌تر کار و دست‌یابی بشر به امکانات بیشتر، در جهت بهره‌گیری از نیروهای طبیعت، می‌تواند انسان را در موقعیتی قرار دهد که برخلاف اکنون که رودرروی طبیعت و در جهت تخریب آن حرکت می‌کند، هرچه بیشتر در هم‌آهنگی با طبیعت، از نیروها و منابع آن به نحو مؤثری سود جوید؛ نه‌تنها این منابع را به ویرانی نکشاند بلکه با استفاده بهینه از آنها، در جهت ترمیم طبیعت نیز بکوشد. در فصل اول این کتاب مبانی اولیه و تاریخی بارآوری کار توضیح داده می‌شود. فصل دوم به بارآوری کار در نظام سرمایه‌داری اختصاص دارد. فصل سوم به رابطه سازماندهی کار و مدیریت اختصاص دارد و نقش انواع مدیریت را در تحول بارآوری کار بررسی می‌کند. یکی از عمده‌ترین آثاری که بارآوری کار بر کارگران می‌گذارد، تشدید کار و شتابان‌شدن آن است، به‌نحوی‌که با به‌کارگیری ماشین‌ها و سیستم‌های مدرن، با اینکه حتی ممکن است ساعت کار بدون تغییر مانده باشد، کارگران مقدار بیشتری کار می‌کنند که این فشار باعث بیماری، افسردگی، ازکارافتادگی زودهنگام و حتی خودکشی در میان کارگران می‌شود. فصل پنجم به این تأثیرات بارآوری کار بر نیروی کار اختصاص دارد. فصل ششم به نقش ماشین در تغییرات بارآوری کار می‌پردازد. در فصل هفتم رابطه بارآوری کار را با عواملی همچون بهره‌کشی، زمان کار و شدت کار شرح می‌دهد. در فصل هشتم موانع بارآوری کار توضیح داده می‌شود و به عوامل مختل‌کننده بارآوری کار و رابطه بارآوری با نرخ سود اشاره می‌شود.

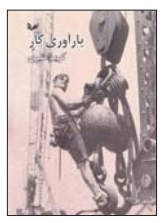

بارآوری کار

کریم منیری

ناشر: الکا

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان